

۵۰ فعل دو قسمتی مهم در زبان انگلیسی

فعل چند قسمتی	معنی‌ها	Example	ترجمه مثال
Ask out	کسی را برای قرار ملاقات بیرون دعوت کردن.	He finally asked her out	او بالاخره از او درخواست کرد با هم بیرون بروند.
Back up	۱. پشتیبانی کردن، حمایت کردن ۲. تهیه نسخه پشتیبان (از داده‌ها)	My family backed me up when I decided to change careers	خانواده‌ام از من حمایت کردند وقتی تصمیم گرفتم شغلم را عوض کنم.
	۳. دنده عقب رفتن (با خودرو).	Remember to back up your files regularly	یادت باشد مرتب از فایل‌هایت نسخه پشتیبان تهیه کنی.
	۳. دنده عقب رفتن (با خودرو).	Could you back up a little to let me pass?	می‌شود کمی دنده عقب بروی تا من رد شوم؟
Break down	۱. خراب شدن (دستگاه، ماشین) ۲. از نظر احساسی فروپاشیدن، زدن زیر گریه ۳. شکستن (مذاکرات، مقاومت) ۴. تجزیه کردن (به اجزای کوچک‌تر).	My car broke down on the way to work	ماشینم در راه رفتن به سر کار خراب شد.
	۲. از نظر احساسی فروپاشیدن، زدن زیر گریه	She broke down in tears when she heard the news	وقتی خبر را شنید، زد زیر گریه.
	۳. شکستن (مذاکرات، مقاومت)	The talks between the two countries broke down	مذاکرات بین دو کشور شکست خورد.
	۴. تجزیه کردن (به اجزای کوچک‌تر).	Let's break down this complex problem into smaller parts	بباید این مسئله پیچیده را به بخش‌های کوچک‌تر تجزیه کنیم.
(Break up (with someone	تمام کردن رابطه عاطفی با کسی.	They decided to break up after five years together	آن‌ها تصمیم گرفتند بعد از پنج سال زندگی مشترک، از هم جدا شوند.
Bring up	۱. مطرح کردن (موضوع) ۲. بزرگ کردن (فرزند) ۳. بالا آوردن (استفراغ کردن).	Please don't bring up that topic again	لطفاً دوباره آن موضوع را مطرح نکن.
	۲. بزرگ کردن (فرزند) ۳. بالا آوردن (استفراغ کردن).	She brought up three children on her own	او سه فرزند را به تنهایی بزرگ کرد.
Call back	دوباره (بعداً) تماس گرفتن.	I'm busy right now, can I call you back later?	الان سرم شلوغ است، می‌توانم بعداً با شما تماس بگیرم؟
Call off	لغو کردن (رویداد، قرار).	They had to call off the meeting due to the storm.	آن‌ها مجبور شدند جلسه را به خاطر طوفان لغو کنند.
Calm down	آرام شدن، آرام کردن.	Calm down and tell me what happened	آرام باش و بگو چه اتفاقی افتاده.
Carry on	ادامه دادن (کاری یا فعالیتی).	.Please carry on with your work	لطفاً به کارت ادامه بده.
Catch up (with someone/something	۱. رسیدن به کسی یا چیزی که جلوتر است ۲. صحبت کردن با کسی که مدتی ندیده‌اید و از حال هم باخبر شدن	Go ahead, I'll catch up with you later	تو برو، من بعداً به تو می‌رسم.
	۲. صحبت کردن با کسی که مدتی ندیده‌اید و از حال هم باخبر شدن	Let's meet for coffee and catch up	بیا همدیگر را برای قهوه ببینیم و از حال هم باخبر شویم.

باید ایمیل‌های عقب‌افتاده‌ام را جواب بدهم.	I need to catch up on my emails	۳. انجام دادن کارهای عقب‌افتاده.	
باید حداقل دو ساعت قبل از پرواز، ثبت ورود کنیم.	We need to check in at least two hours before the flight	ثبت ورود (در هتل، فرودگاه).	Check in
چه ساعتی باید ثبت خروج کنیم؟	What time do we have to check out?	۱. ثبت خروج (از هتل)	Check out
این وبسایت باحال جدید را ببین!	Check out this cool new website!	۲. بررسی کردن، نگاه کردن.	
شاد باش! اوضاع بهتر خواهد شد.	Cheer up! Things will get better	۱. شاد شدن	Cheer up
برایش گل خریدم تا شادش کنم.	I bought her some flowers to cheer her up	۲. کسی را شاد کردن.	
در سوپرمارکت به طور اتفاقی به یک دوست قدیمی برخوردیم.	I came across an old friend at the supermarket	به طور اتفاقی پیدا کردن یا برخوردن (به کسی یا چیزی).	Come across
این مقاله جالب را به طور اتفاقی در اینترنت پیدا کردم.	I came across this interesting article online		
او ایده عالی برای پروژه به ذهنش رسید.	She came up with a great idea for the project	ایده‌ای به ذهن رسیدن، پیشنهاد دادن.	Come up with
دارم سعی می‌کنم مصرف شکر را کم کنم.	I'm trying to cut down on sugar	کاهش دادن مصرف چیزی (معمولاً برای سلامتی).	(Cut down (on something
مجبوریم چند روزی بدون تهویه مطبوع سر کنیم.	We'll have to do without air conditioning for a few days	بدون چیزی سر کردن، گذراندن.	Do without
باید برای عروسی لباس رسمی بپوشیم.	We need to dress up for the wedding	لباس شیک و رسمی پوشیدن.	Dress up
می‌توانی مرا در ایستگاه پیاده کنی؟	Can you drop me off at the station?	۱. کسی یا چیزی را به جایی رساندن و پیاده کردن	Drop off
حتماً در طول فیلم خوابم برده.	I must have dropped off during the movie	۲. به خواب رفتن.	
بیا امشب بیرون غذا بخوریم، حس آشپزی ندارم.	Let's eat out tonight, I don't feel like cooking	بیرون غذا خوردن (در رستوران).	Eat out
گم شدیم و سر از یک شهر کاملاً متفاوت درآوردیم.	We got lost and ended up in a completely different town	در نهایت به وضعیتی یا مکانی رسیدن (اغلب غیرمنتظره).	End up
او حقوق خواند اما در نهایت موسیقی‌دان شد.	He studied law but ended up becoming a musician		
کفش‌های قدیمی‌ام دارند متلاشی می‌شوند.	My old shoes are falling apart	۱. متلاشی شدن، از هم پاشیدن (اشیاء)	Fall apart
وقتی کسب‌وکارش شکست خورد، از هم پاشید.	She fell apart when her business failed	۲. از نظر احساسی یا ذهنی به هم ریختن.	
نمی‌توانم بفهمم چطور از این نرم‌افزار جدید استفاده کنم.	I can't figure out how to use this new software	فهمیدن، سر درآوردن از چیزی، راه حلی پیدا کردن.	Figure out
نگران نباش، یک راهی پیدا می‌کنیم.	Don't worry, we'll figure something out		
لطفاً این فرم درخواست را پر کنید.	Please fill in this application form	فرم یا برگه‌ای را پر کردن.	Fill in / Fill out

باید بفهمم قطار چه ساعتی حرکت می‌کند.	I need to find out what time the train leaves	فهمیدن، کشف کردن (اطلاعات).	Find out
آیا با همکارانت رابطه خوبی داری؟	Do you get along with your colleagues?	رابطه خوبی با کسی داشتن، سازگار بودن.	(Get along (with someone
دزدها موفق به فرار شدند. امیدواریم ماه آینده بتوانیم چند روزی برای استراحت جایی برویم.	The thieves managed to get away. We're hoping to get away for a few days next month	فرار کردن، گریختن، جایی رفتن برای استراحت.	Get away
دیشب چه ساعتی برگشتی؟	What time did you get back last night?	۱. برگشتن	(Get back (to someone
اطلاعات را چک می‌کنم و به شما خبر می‌دهم.	I'll check the information and get back to you	۲. دوباره با کسی تماس گرفتن یا جواب دادن.	
خیلی طول کشید تا از آنفولانزا بهبود پیدا کند.	It took him a long time to get over the flu	۱. بهبود یافتن (از بیماری یا ناراحتی)،	Get over
او هنوز دارد با شوک از دست دادن شغلش کنار می‌آید.	She's still getting over the shock of losing her job	کنار آمدن (با مشکلی).	
من معمولاً ساعت ۷ صبح بیدار می‌شوم.	I usually get up at 7 AM	بیدار شدن و از رختخواب بلند شدن.	Get up
یادت نرود کتابی که قرض گرفتی را پس بدهی.	Don't forget to give back the book you borrowed	پس دادن چیزی به صاحبش.	Give back
تسلیم نشو! به تلاش ادامه بده.	Don't give up! Keep trying	۱. تسلیم شدن، دست کشیدن از تلاش	Give up
او تصمیم گرفت سیگار را ترک کند.	He decided to give up smoking	۲. ترک کردن (عادت).	
لطفاً داستانت را ادامه بده.	Please go on with your story	۱. ادامه دادن	Go on
اینجا چه خبر است؟ / چه اتفاقی دارد می‌افتد؟	What's going on here ?	۲. اتفاق افتادن.	
وقتی بزرگ شدی می‌خواهی چه‌کاره شوی؟	What do you want to be when you grow up?	بزرگ شدن، بالغ شدن.	Grow up
ما معمولاً آخر هفته‌ها در پارک وقت می‌گذرانیم.	We usually hang out at the park on weekends	وقت گذراندن با کسی به‌طور غیررسمی، پاتوق کردن.	Hang out (with someone)
یک لحظه صبر کنید، لطفاً.	Hold on a moment, please	۱. صبر کردن (اغلب پای تلفن)	Hold on
محکم نگه دار، جاده دست‌انداز دارد.	Hold on tight, the road is bumpy	۲. محکم نگه داشتن.	
او آن‌قدر سریع صحبت می‌کند که سخت است پا به پایش پیش بروی.	He talks so fast, it's hard to keep up with him	همگام بودن، پا به پای کسی یا چیزی پیش رفتن.	Keep up (with someone/somethin)
اخبار را آنلاین می‌خوانم تا از رویدادهای جاری باخبر باشم.	I read the news online to keep up with current events		
احساس می‌کردم والدینم را ناامید کرده‌ام.	I felt like I had let my parents down	ناامید کردن کسی.	Let down
می‌توانی وقتی من نیستم از گربه‌ام مراقبت کنی؟	Can you look after my cat while I'm away?	مراقبت کردن از کسی یا چیزی.	Look after

من واقعاً مشتاقانه منتظر تعطیلاتم هستم.	I'm really looking forward to my vacation	با اشتیاق منتظر چیزی بودن.	Look forward to
اگر معنی‌اش را نمی‌دانی، در لغت‌نامه جستجو کن.	If you don't know the meaning, look it up in the dictionary	۱. جستجو کردن اطلاعات (در لغت‌نامه، اینترنت) ۲. بهتر شدن اوضاع.	Look up
اوضاع بالاخره دارد بهتر می‌شود.	Things are finally starting to look up	۱. آشتی کردن (بعد از دعوا) ۲. جبران کردن	Make up
آن‌ها دعوا کردند اما سریع آشتی کردند.	They argued but made up quickly	۳. از خود درآوردن، جعل کردن (داستان، بهانه) ۴. آرایش کردن	
زمانی را که از دست دادم جبران خواهم کرد.	I'll make up the time I lost	۵. تشکیل دادن.	
او برای دیر کردنش یک بهانه از خودش درآورد.	He made up an excuse for being late		
او صبح‌ها زمان زیادی صرف آرایش کردن می‌کند.	She takes a long time to make up in the morning		
زنان ۵۰ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهند.	Women make up 50% of the workforce		
می‌شود آن خودکار را برایم برداری؟	Could you pick up that pen for me?	۱. برداشتن چیزی از روی زمین ۲. سوار کردن کسی (با ماشین) ۳. یادگرفتن (معمولاً به طور غیررسمی) ۴. دریافت کردن (سیگنال، صدا) ۵. جواب دادن تلفن.	Pick up
من تو را از فرودگاه سوار می‌کنم.	I'll pick you up from the airport		
او وقتی در مادرید زندگی می‌کرد، سریع اسپانیایی یاد گرفت.	He picked up Spanish quickly while living in Madrid		
رادیوی من نمی‌تواند (سیگنال) آن ایستگاه را دریافت کند.	My radio can't pick up that station		
می‌شود تلفن را جواب بدهی؟	?Could you pick up the phone		
هرگز کاری را که امروز می‌توانی انجام دهی به فردا موکول نکن.	Never put off until tomorrow what you can do today	به تعویق انداختن، موکول کردن به بعد.	Put off
آن‌ها مجبور شدند عروسی را به تعویق بیندازند.	They had to put off the wedding		
کتت را بپوش، بیرون سرد است.	Put on your coat, it's cold outside	۱. پوشیدن (لباس) ۲. روشن کردن (دستگاه) ۳. اضافه کردن (وزن).	Put on
می‌شود چراغ‌ها را روشن کنی؟	Can you put on the lights?		
فکر کنم وزن اضافه کرده‌ام.	I think I've put on weight		
شیرمان تمام شده است.	We've run out of milk	تمام کردن، چیزی دیگر نداشتن.	Run out (of something)
آن‌ها سال گذشته شرکت جدیدی تأسیس کردند.	They set up a new company last year	۱. برپا کردن، تأسیس کردن (کسب‌وکار، سازمان)	Set up

می‌توانی کمک کنی پروژکتور را آماده کنم؟	Can you help me set up the projector?	۲. چیدن، آماده کردن (تجهیزات).	
او قول داد بیاید، اما هرگز پیدایش نشد.	He promised to come, but he never showed up	حاضر شدن، آمدن (به جایی)، اغلب وقتی انتظارش می‌رود).	Show up
لطفاً قبل از ورود کفش‌هایتان را درآورید.	Please take off your shoes before entering	۱. درآوردن (لباس)	Take off
هوایما به موقع بلند شد.	The plane took off on time	۲. بلند شدن (هوایما)	
مسیر شغلی او بعد از آن فیلم واقعاً اوج گرفت.	Her career really took off after that movie	۳. موفق شدن ناگهانی، محبوب شدن سریع.	
می‌شود لطفاً صدای موسیقی را کم کنید؟	Could you turn down the music, please?	۱. کم کردن (صدا، حرارت)	Turn down
او از او خواستگاری کرد، اما دختر او را رد کرد.	He asked her to marry him, but she turned him down	۲. رد کردن (پیشنهاد، درخواست).	